اعتماد
andisheh@etemadnewspaper.ir

اندیشه

گزارشی از رونمایی کتاب «در سپهر سپهری» با حضور استاد مصطفی ملکیان

ملکیان سهـــراب را عارف مدرن نمی‌داند

□ مصطفی کریمی / **هشتم خردادماه ۱۳۹۳، جلسه رونمایی، نقد و بررسی کتاب «در سپهر سپهری» (نوشته سروش دباغ)، در موسسه فرهنگی و هنری علیمرادیان برگزار شد، تا به سپهری پژوهی‌ها و ایده «عرفان مدرن» سروش دباغ، که در چند سال اخیر مورد توجه بوده است؛ پرداخته شود. در این جلسه، مصطفی ملکیان و نیما افراسیابی به بازخوانی انتقادی این کتاب خواندنی و نسبت سپهری و زیست معنوی در جهان مدرن پرداختند. شایان توجه بود که در این جلسه آرای سه نسل متفاوت از جامعه روشنفکری ایران ارائه شد، مصطفی ملکیان نقد و نظر خود را نسبت به کتاب یکی از روشنفکران نسل بعد از خود ارائه کرد و نیما افراسیابی نیز، ملاحظات خود را نسبت به کتاب یکی از روشنفکران نسل قبل از خود مطرح کرد. در میان روشنفکران ایرانی، رویکرد ملکیان (به عنوان یکی از موثرترین روشنفکران معاصر)، در اهمیت دادن به اندیشمندان نسل‌های بعد از خود، اگر نگوییم بی‌نظیر است، حقیقتا کم‌نظیر است. امید است روشنفکران دیگر نیز این رویکرد مبارک و سازنده مصطفی ملکیان را پی بگیرند. بانیان برگزاری این جلسه، انتشارات صراط، موسسه معرفت و پژوهش، موسسه سروش مولانا، موسسه فرهنگی، هنری علیمرادیان و نشر نگاه معاصر بودند و متن ذیل، خلاصه‌یی از سخنرانی‌های ملکیان و افراسیابی در جلسه مذکور است.**

مصطفی ملکیان سخنان خود را این گونه آغاز کرد که بسیاری از مواردی که من باید چه در مقام گزارش، چه در مقام تحلیل و چه در مقام نقد سخنان دکتر دباغ عرض کنم، دوست بنده، آقای افراسیابی، بیان و به من کمک کرد که دیگر مجبور به تکرار آنها نباشم.

وقتی که داستان «عقلانیت و معنویت» در مجالس طرح می‌شود، گاهی برخی مخاطبان از من می‌پرسند که از این چهره‌های معنوی مثلا در قرن بیستم و به ویژه در ایران قرن بیستم، چه کسانی را می‌توان نام برد؛ من گاهی که در مقام پاسخگویی به این قبیل پرسش‌ها برمی‌آمدم نامی از سهراب سپهری می‌بردم و می‌گفتم سپهری یکی از چهره‌های به راستی معنوی روزگار ما است. اما شک نیست که نخستین کسی که به جد به معنویت سپهری توجه کرد، ولو از او به عنوان یک عارف مدرن نام برد، دکتر دباغ بود. این فضل تقدم از آن دکتر دباغ خواهد ماند که فارغ از وجه زیبایی‌شناسی و هنری سپهری، به وجه اندیشگی و احوال درونی او توجه کرد و او را مصداقی از مصادیق عارف مدرن تشخیص داد.

کتاب «در سپهر سپهری» همه کارهایی نیست که دکتر دباغ حول آثار سپهری انجام داده است اما می‌توان گفت مهم‌ترین کارهایی است که دکتر دباغ درباره آثار سپهری کرده، در این کتاب آمده است و ابتدا من حول هشت قسمت اول، از ۱۲ قسمت آن صحبت خواهم کرد.

نخستین قسمت که بازنویسی یک سخنرانی بوده، عنوانش «تطور امر متعالی در منظومه سپهری» است، در این قسمت تلاش شده، نشان داده شود تلقی سپهری از امر متعالی یا به تعبیر دینی و مذهبی از خدا؛ دو تلقی بوده است که به تعبیر من یکی خدای متشخص انسان‌وار است و دیگری خدای نامتشخص. البته سه نکته دقیق را ایشان در این باب تذکر داده‌اند، که اولا سپهری یک سیر خطی نداشته که مثلا از خدای متشخص انسان‌وار شروع کرده و به خدای نامتشخص رسیده باشد و دوم اینکه خدای متشخص انسان‌وار بیشتر در دفترهای اول تا سوم «هشت کتاب» به چشم می‌خورد، اما در پنج دفتر بعدی خدای سپهری عموما خدای نامتشخص است. نکته سوم اینکه سپهری بیشتر با خدای غیرمتشخص به سر می‌برده است. در مقاله دوم، یعنی «مخاطب تنهایی بادهای جهان» باید گفت که باد و باران در آثار سپهری هر کدام به دو معنا به کار می‌روند ولی آنچه آقای دکتر دباغ گفته‌اند، دو معنا نیست، بلکه تقریبا دو معناست. که البته مقاله آموزنده و جذابی هم است.

در مقاله سوم با عنوان «فکر نازک غمناک»، دکتر دباغ گفته‌اند که سپهری دو تلقی از غم دارد یکی غمی است که همه ما انسان‌های عادی کوچه و بازار داریم و آن غم‌هایی است برای امکان‌هایی که از دست دادیم، سرخوردگی‌های ما و... و این غم‌ها را عارفان ندارند و البته حق هم با ایشان است. اما ایشان از غم دومی در سپهری نام می‌برند که آن غم وجودی و اگزیستانسیال است که می‌شود آن را عارف هم داشته باشد و سپهری هم داشته و هر چه به پایان عمرش نزدیک‌تر شده این غم شدت گرفته که علتش پرسش‌های وجودی است که پاسخی دریافت نمی‌کرده، یعنی گویی سوالاتی را که سخت به دنبال پاسخ آنها بوده، جوابی نیافته و دستخوش غم و اندوه شده است. غمی که بیشتر ناشی از ندانستن است که این را من نمی‌توانم بپذیرم. همان طور که در جای دیگری گفته‌ام، غم عارفان از نیافتن جواب برای پرسش‌های وجودی نیست، حیرت اندوه نمی‌آورد، جهل اندوه نمی‌آورد. اندوه علل دیگری دارد، آنهایی که در روانشناسی احساسات و عواطف کار می‌کنند هیچگاه نگفته‌اند که نیافتن پرسش به یک پاسخ اندوه می‌آورد. اندوه همواره به سبب جدا شدن از یک وضع مطلوب است.

اما در مقاله چهارم با عنوان «حجم زندگی در مرگ»، ایشان به مقوله مرگ در آرای سپهری می‌پردازد. به لحاظ محتوا چندان مخالفتی با آن ندارم، ولی به نظرم می‌آید که به تعبیر من در این مقاله هشت چیز به صورت آشفته و پراکنده با هم آمده‌اند. گاهی مرگ محل بحث ما است به عنوان واقعه‌یی که در یک آن در آخرین لحظه عمر مارخ می‌دهد، گاهی حالت احتضار محل بحث ما است یعنی از روزی که من یقین می‌کنم که از این بستر زنده بیرون نخواهم آمد تا روز مرگ. یک بحث سوم پس از مرگ است و بحث چهارم مرگ پیچیده در زندگی است، به این معنی که ما در هر آنی از حالات زندگی؛ هم در حال زندگی هستیم هم در حال مرگ. هر کدام از این چهار بحث احکام کاملا جداگانه‌یی با هم دارند، که هر کدام از آنها را می‌توان از دو دیدگاه به آنها نگاه کرد، یکی اینکه خود آن با ما چه می‌کند و دیگر اینکه تلقی آن با ما چه کار می‌کند. مثلا مرگ آبجکتیو، بی‌شک و شبهه به زندگی من خاتمه می‌دهد اما اندیشه به آن مرگ چه؟ آن هم به زندگی خاتمه می‌دهد؛ جهان‌اندیشگی دکتر دباغ، که در حوزه اخلاق خود را «واقع‌گرا» می‌داند، به تعطیلی داوری اخلاقی حکم نخواهد داد.

دو، ایشان به موضوع قابل تامل تاثیر گرفتن سپهری از کربن اشاره می‌کند، ولی این موضوع را چندان تبیینی نمی‌کند و مستندی برای آن ارائه نمی‌دهد. امید است در سپهری‌پژوهی‌های آینده، این موضوع (و در کل، تاثیر گرفتن سپهری از اندیشمندان معاصر، از منظر «عرفان مدرن») بسط بیشتری یابد.

سه، به نظر می‌رسد، متافیزیک «عرفان مدرن»، به روایت دکتر دباغ، فقط مبتنی بر «متافیزیک نحیف شده» است، که به نظر نمی‌رسد، این حصر چه به لحاظ منطقی-پیشینی و چه به لحاظ تجربی-پسینی، موجه باشد.

چهار، به نظر می‌رسد، زندگی عارفانه شامل حداقل سه مولفه است: سیر و سلوک عرفانی یا روش عرفانی، التزام به یک سلسله آموزه‌های عرفانی و تجربه عرفانی. حال با وجود اینکه، دکتر دباغ، «عرفان مدرن» را ذیل «دینداری تجربت‌اندیش» صورت‌بندی می‌کند و در تبیین نظام فکری خویش، از سپهری به عنوان سالک مدرنی که در «سلوک شعر» او نقش تجربه مواجهه با امر متعالی، بسیار پررنگ است، سود می‌برد ولی عملا در سلسله مقالات «طرحواره‌یی از عرفان مدرن»، «تجربه عرفانی» نقش چندان برجسته‌یی ندارد و به موانع موجود بر سر راه انسان مدرن، سوی «تجربه‌های مواجهه با امر متعالی» کمتر پرداخته شده است. و در این میان اگر مواردی هست بیشتر توصیفی است تا گزاره‌های تجویزی.

پنج، در تبیین «فلسفه لاجوردی سپهری»، اشاره شده است که: «این سخنان با ایده‌های هایدگر متاخر که از سوبژکتیویسم دکارتی عبور می‌کند و متضمن مواجهه پیشامفهومی با هستی است، قرابت قابل تاملی دارد». در این میان، شاید بهتر باشد، حداقل به دو تفاوت عمده و ریشه‌یی هایدگر و سپهری پرداخته می‌شد: یک، در فلسفه هایدگر، گویی یک پارادایم شیفتی از «موجود» به «وجود» دیده می‌شود، که ظاهرا «فلسفه لاجوردی سپهری» (و مولفه‌های اخلاقی «عرفان مدرن») با آن نسبتی ندارد. دو، «فلسفه لاجوردی سپهری» در بستر «آشتی با طبیعت» شکل می‌گیرد که تقریبا فلسفه هایدگر با آن بیگانه است.

شش، به نظر می‌رسد، «طرحواره‌یی از عرفان مدرن» به دنبال جمع سازگار «خودآیینی کانتی» و «دگرآیینی لویناسی» است. ولی چندان به توجیه جمع سازگار آنها پرداخته نشده است.

هفت، در «طرحواره‌یی از عرفان مدرن»، تجربه عرفانی، بیشتر ناظر به «امر قدسی غیرمتافیزیکی» در نظر گرفته شده است، ولی چندان روشن به تبیین ویژگی‌های این «امر قدسی غیرمتافیزیکی» پرداخته نشده است.

هشت، دکتر دباغ، به تبیین تفاوت‌های جهان جدید و جهان قدیم، حداقل از دو حیث وجودشناختی و معرفت‌شناختی، پرداخته است. ولی چندان به نسبت «عرفان مدرن» و انقلاب‌های گسترده‌یی که در علم و فلسفه رخ داده است، نمی‌پردازد. به عبارت دیگر، آموزه‌های وجودشناختی و معرفت‌شناختی «عرفان مدرن»، هم نیاز به تبیین بیشتر دارد و هم توجیه بیشتر.

پس از آنکه نیما افراسیابی، ۲۳ نقد و پیشنهاد خود را نسبت به کتاب «در سپهر سپهری» طرح کرد، گفت: در کل، به نظر می‌رسد، سپهری که شاعری «دیریاب» است، «در سپهر سپهری»، نزدیک‌تر دیده می‌شود. و اینکه، مجموعه مقالات سپهری‌پژوهی پیش‌رو، با آن همه استشهادات و توضیحات نیکو، در واقع، گونه‌یی گزیده و شرح «هشت کتاب» نیز است و در بیشتر موارد استشهادات مطابق واقع و موجه به ابیات سپهری ارائه شده است.

«در سپهر سپهری»، دکتر دباغ، به دنبال ارائه یک نگرش به هستی است، سوی معنویت گمشده در زندگی روزمره و البته با توجه به زیست‌جهان عالم راززدایی شده کنونی. از این منظر، به نظر می‌رسد، او در ارائه نگاه مذکور، موفق بوده است. در این میان با نکته‌سنجی قابل توجهی (و البته با نگاهی انتقادی)، به نیکی سپهری یکی از الگوهای «عرفان مدرن»، جهت پرواز در سپهر یادشده، در نظر گرفته شده است. سپهری‌ای که از رهگذر «درآمیختگی با زمانه‌اش، به سیاق خاص خودش عارف بود». او که «با زورق قدیمی اشراق تا تجلی اعجاب پیش می‌راند». هم او که «در بیداری لحظه‌ها»، به دنبال «تردبانی است که از آن، عشق می‌رفت به بام ملکوت». او که «شعرش، شرقی است از دریچه غرب و زبان‌های غربی». سهرابی که برای مخاطبانش «پنجره‌یی در مرز شب و روز» می‌گشاید. هم او که پی «تراویدن راز ازلی»، «پنجره به پهنای جهان می‌گشاید» و او که «اوجی صدایش می‌زد.»

«در سپهر سپهری» به دنبال ارائه یک نگرش به هستی است، سوی معنویت گمشده در زندگی روزمره و البته با توجه به زیست‌جهان عالم راززدایی شده کنونی. از این منظر، به نظر می‌رسد، او در ارائه نگاه مذکور، موفق بوده است. در این میان با نکته‌سنجی قابل توجهی به نیکی سپهری یکی از الگوهای «عرفان مدرن»، جهت پرواز در سپهر یادشده، در نظر گرفته شده است

«سپهری‌پژوهی‌های مستقیم»، یعنی سپهری‌پژوهی‌های دکتر دباغ که در آنها به شکل مستقیم به تامل نسبت به آرا و احوال سپهری پرداخته شده است. و دیگری «طرحواره‌یی از عرفان مدرن» که تحت تاثیر سپهری‌پژوهی‌های اخیر نگاشته شده است. بر این اساس، افراسیابی «سپهری‌پژوهی‌های مستقیم» را در ۱۵ مفهوم و موضوع و «طرحواره‌یی از عرفان مدرن» را در ۱۰ مفهوم و موضوع؛ طبقه‌بندی، معرفی و تبیین کرد. سپس او گفت: تا اینجا عرایض بنده مربوط به معرفی «در سپهر سپهری» بود، اکنون به بخش بعدی، که مربوط به نقد و پیشنهادهای بنده است، بپردازیم. بنده با بیشتر مطالبی که در بخش قبل معرفی، طبقه‌بندی و تبیین کردم، یا موافق هستم، یا حداقل مخالفتی با آنها ندارم و آنها را قابل تامل / یا معرفت‌بخش / یا رهگشا می‌دانم. حال، به مواردی می‌پردازم که یا موافق آنها نیستم؛ که نقد مربوط به آنها را مطرح می‌کنم، یا اینکه بیان فعلی بخشی از «در سپهر سپهری» را کافی نمی‌دانم، در نتیجه از دیدگاه خود برای آنها پیشنهاد تکمیلی ارائه می‌کنم که شاید مناسب باشد، دکتر دباغ عزیز، در ادامه پروژه سپهری‌پژوهی خویش، به موارد مذکور بیشتر بپردازد. این موارد شامل ۲۳ نقد و پیشنهاد است.

از میان ۲۳ نقد و پیشنهادی که افراسیابی مطرح کرد، هشت مورد در این گزارش آمده است: یک، به نظر می‌رسد، برخی «آشنایی‌زدایی‌های» سپهری، احتمال رسیدن به نسبیت‌گرایی فرهنگی /یا نسبیت‌گرایی اخلاقی را دارا هستند. از آنجا که دکتر دباغ، نسبیت‌گرایی معرفت‌شناختی را موجه نمی‌داند، شاید مناسب باشد؛ او در ادامه سپهری‌پژوهی خویش به این موضوع مهم نیز بپردازد. حال که او به ویژگی‌های «عرفان مدرن» پرداخته است، نیکو خواهد بود به تضادی که ممکن است بین داوری اخلاقی و معرفت‌شناسی برخی عرفا به وجود بیاید، نیز بپردازد. به عبارت دیگر، معرفت‌شناسی برخی عرفا، نظرا /یا عملا حکم به تعطیلی داوری اخلاقی می‌دهد، همه آن چیزهایی که دکتر دباغ درباره سپهری گفته است صادق است، به جز این نکته اخیر. امیدوارم ایشان هم در سپهری‌پژوهی خویش و هم در پروژه «عرفان مدرن» خود موفق باشند. البته من وجوه مخالفت فراوانی با پروژه «عرفان مدرن» دکتر دباغ دارم، اما چه باک که اکوسیستم فرهنگی ما، فقط زمانی به بقای خویش ادامه می‌دهد که این فرآورده‌های فرهنگی مختلف در آن وجود داشته باشند. من همیشه گفته‌ام که بزرگ‌ترین خطر فرهنگی برای یک جامعه، تک‌آوایی شدن فرهنگی آن جامعه است.

فلسفه لاجوردی سهراب

نیما افراسیابی، پژوهشگر حوزه‌های فلسفه، هنر و عرفان، نیز در سخنرانی خویش به بازخوانی انتقادی کتاب «در سپهر سپهری» پرداخت. او گفت: قبل از نشر کتاب خواندنی «در سپهر سپهری»، طبق گفت‌وگویی که با دکتر دباغ عزیز داشتم، قرار شد بنده موخره‌یی بر این کتاب بنویسم که بازخوانی انتقادی ۱۸ مقاله‌یی باشد که در آن قرار می‌گیرند. اما فرآیندی که چاپ اول کتاب طی کرد، تا به موقع به نمایشگاه اخیر کتاب برسد، باعث شد که این کتاب با ۱۲ مقاله و بدون موخره بنده و مقدمه دکتر دباغ منتشر شود. به امید خدا، در چند ماه آینده ویراست دوم این کتاب منتشر می‌شود، هم آن شش مقاله اضافی را خواهد داشت و هم موخره بنده و هم مقدمه دکتر دباغ را. مقاله/ موخره بنده نیز اکنون، تحت عنوان «سروش سپهری»، در سایت رسمی دکتر دباغ و سایت فرهنگی نیلوفر و چند سایت دیگر در دسترس است که در واقع، سخنرانی بنده تقریبا خلاصه‌یی فشرده از آن مقاله است و دوستان برای موارد تکمیلی می‌توانند به مقاله «سروش سپهری» مراجعه کنند.

به نظر من، بازخوانی انتقادی این کتاب باید در دو بخش کلی صورت پذیرد، یکی اجتناب‌ناپذیر عشق الهی نمی‌دانند. نظر ایشان این است که اتفاقا سپهری هم از گروه دوم است که من هم تا اینجا موافقم. بعد یک عشق دومی طرح می‌کنند که انسان به همه انسان‌های دیگر دارد که به آن عشق برادرانه می‌گویند که بر پایه سخن عیسی درباره عشق به همسایه است. دکتر دباغ می‌گوید برخی عارفان معتقدند که بدون کاستن از درد و رنج دیگران هم می‌شود به خدا رسید و برخی دیگر با این رای موافق نیستند و اینکه عارفان غالبا این موضوع را ضروری نمی‌دانستند و سپهری هم این گونه بوده است. من در باب نکته اخیر میزانی شک دارم. مهندس افراسیابی هم اشاره‌یی کردند، ولی من می‌خواهم یک مقدار واضح‌تر این مطلب را خدمت‌تان عرض کنم. ببینید، در زندگی معمولا کارهایی هستند که من برای سود خودم انجام می‌دهم و خوشی زندگی است و کارهایی هم که برای سود زندگی دیگران انجام می‌دهم، خوبی زندگی است. در این میان، اگرچه عارفانی چون سپهری به معنایی دیگرگزین نبودند، ولی چون خوبی زندگی را در جهت افزایش خوشی زندگی می‌دیدند، به معنایی هم دیگرگزین بودند. یعنی این عارفان می‌گویند من برای اینکه به خدا برسم از نفع رساندن به دیگران، خودم هم در حال سود بردن هستم. من نظرم این است که، عارفانی چون سپهری که معتقدند بدون کاستن از درد و رنج دیگران هم می‌شود به خدا رسید، آن را به معنای اول می‌دانند و نه به معنای دوم. یعنی اخلاقی زندگی نمی‌کنم که فقط به دیگران نفع برسانم، بلکه معتقدم که در نفع رساندن به دیگران خودم هم سود می‌برم.

قسمت اول سخنانم گفته شد، ولی دیگر به قسمت دوم نمی‌پردازم که آیا سهراب سپهری «عارف مدرن» است یا خیر؟ دکتر دباغ سهراب سپهری را «عارف مدرن» می‌دانند و اگر واقعا «عرفان مدرن» این است که ایشان می‌گویند حرف‌شان ناسازگاری ندارد غیر از یکجا و آن هم مهندس افراسیابی به آن توجه داشتند، که دکتر دباغ یکی از وجوه افتراق «عرفان مدرن» و کلاسیک را در این می‌داند که «عارف مدرن» نمی‌تواند از دغدغه درد و رنج دیگری فارغ باشد ولی خودشان در مقاله آخر گفتند که سپهری به درد و رنج انسان‌های دیگر عنایت نداشت و معتقد بود نیازی نیست برای عشق الهی دغدغه درد و رنج انسان‌های دیگر را داشت. این یک عنصر، سپهری را از «عارف مدرن» بودن خارج می‌کند. بنابراین می‌خواهم بگویم به زندگی خاتمه می‌دهد؟ به نظر بسیاری از عارفان زندگی من از روزی آغاز می‌شود که به مرگ بیندیشم.

مقاله‌های پنجم، ششم و هفتم با عنوان «طرحواره‌یی از عرفان مدرن»، یک سه‌گانه هستند که طرح دکتر دباغ را از «عرفان مدرن» ساخته‌اند. مهندس افراسیابی اشارات فراوان و نقدهای بسیاری را درباره این طرحواره بیان کردند که من هم خیلی با آنها همدلی دارم، اما یک نکته را مهندس افراسیابی به آن اشاره کردند ولی نه آنقدر که شایان توجه است و آن این است که دکتر دباغ معتقدند عرفان مدرن مبناهایی دارد: انسان‌شناختی، معرفت‌شناختی و اخلاقی. در دیدگاه اخلاقی پیش‌فرض دکتر دباغ رویکرد مک داول است که اوصاف اخلاقی از کیفیات ثانویه هستند. از دیدگاه معرفت‌شناختی نیز ایشان دیدگاه شهودی را اختیار کرده است. دکتر دباغ می‌گویند که شهود یکی از منابع شناخت است، که درست هم هست. در واقع شش منبع وجود دارد که همه معرفت‌شناسان روی آنها به عنوان منابع شناخت اجماع دارند: ادراک حسی، درون‌نگری، حافظه، گواهی، شهود و استدلال. بر این مبنا، ایشان تجارب عرفانی را نیز از مقوله شهود به حساب آورده‌اند و آن را دارای حجیت معرفت‌شناختی دانسته‌اند. اما این سخن مبتنی بر یک خطاست، آن نوع شهودی که یکی از منابع شش‌گانه شناخت است، فرق می‌کند با شهود مورد نظر عرفا. گزاره شهودی گزاره‌یی است که وقتی بر ذهن و ضمیر تو عرضه می‌شود هر چه به ذهن فشار می‌آوری، نمی‌توانی آن را قبول نکنی. عجز از عدم تصدیق به یک قضیه، آن قضیه را یک قضیه شهودی می‌کند، مثلا گزاره‌یی شبیه «هر کسی جوان‌تر از پدر و مادر خودش است». اما علاوه بر این شش منبع که مورد اجماع همه معرفت‌شناسان است، بسیاری منابع شناخت دیگر وجود دارد، مثل دوراگاهی، پیش‌آگاهی، نهان‌بینی، وحی و تجربه عرفانی که برخی از معرفت‌شناسان آنها را به عنوان منبع شناخت قبول دارند و برخی قبول ندارند. کشف و شهود عرفانی اصلا و ابدا مورد اجماع همه معرفت‌شناسان نیست. بر این مبنا دکتر دباغ بر پایه یک نوع اشتراک لفظی که در زبان فارسی وجود دارد، بین شهود به عنوان یکی از منابع شناخت و مکاشفات عرفانی خلط کرده‌اند. بنابراین رکن دوم فراهم آمده از سوی ایشان، برای مبانی فلسفی «عرفان مدرن» مورد نظر خویش، بلاتکلیف می‌ماند.

مقاله هشتم مقاله‌یی است به نام «سفر به روشنی خلوت اشیا» که به مقوله عشق در آثار سپهری اختصاص دارد. دکتر دباغ البته پذیرفته‌اند و من هم می‌پذیرم، عشقی که عرفایی مثل عطار، مولانا و امثال اینها از آن دم می‌زنند عشقی است که متعلقش انسان‌های دیگر نیستند و عشق ماورایی است و متعلقش در واقع خداست. اما ایشان معتقدند دو نوع عشق دیگر هم وجود دارد: یک نوع عشق اروتیک، عشق انسان به انسانی دیگر، حال عارفان نظرشان درباره این عشق چیست؟ دکتر دباغ به حق جواب می‌دهد که عارفان به این عشق دو دیدگاه دارند برخی آن را لازمه عشق الهی می‌دانند و برخی آن را مقدمه

دکتر دباغ گفته‌اند که سپهری دو تلقی از غم دارد یکی غمی است که همه ما انسان‌های عادی کوچه و بازار داریم اما ایشان از غم دومی در سپهری نام می‌برند که آن غم وجودی و اگزیستانسیال است که می‌شود آن را عارف هم داشته باشد و سپهری هم داشته و هر چه به پایان عمرش نزدیک‌تر شده این غم شدت گرفته

کتابخانه

نگاهی به کتاب دعوت به جامعه‌شناسی نوشته پیتر لودویک برگر، ترجمه دکتر رضا فاضل

چگونه نیروهای اجتماعی دست و پای آدم را می‌بندند

□ کتایون جلال‌پور /

نمی‌توان از پشت میزهای عریض و طویل مدیریت یا تنها از پشت تریبون استادی دانشگاه‌ها جامعه‌شناس شد، بلکه باید به بطن جامعه رفت و در جامعه حل شد. جامعه‌شناسی تنها دغدغه کسانی است که هیچ چیز را به اندازه زندگی در میان مردم و تماشای کنش‌های مردم، زندگی مردم و هستی اجتماعی آنان، خرسندشان نمی‌کنند. کتاب دعوت به جامعه‌شناسی اثر درخشان و ماندگار پیتر برگر، این مهم را به ما می‌آموزد که حتی عالم بودن به جامعه‌شناسی برای جامعه‌شناس شدن کافی نیست بلکه باید عاشق و دلباخته این رشته بود تا بتوان نام جامعه‌شناس را یدک کشید.

برگر برای دریافت و شناخت «آگاهی جامعه‌شناختی» چهار درون‌مایه را ارائه می‌دهد:

۱- نقش و جایگاه جامعه‌شناسی در جهان امروز.

۲- پافشاری در آگاهی جامعه‌شناختی بر کارایی ساختارهای کلان در ساختن آدمیان.

۳- اینکه سنت‌ها و هنجارهای دیرپا، به‌راستی از ساخت اجتماعی مهارناپذیر پدید آمده است.

۴- گسترش گرایش بی‌پروای جامعه‌شناسی از به زیر سوال بردن فرض‌های پذیرفته شده همگان درباره جهان اجتماعی.

به نظر برگر برای کسانی که نمی‌خواهند بدانند در پشت درهای بسته چه می‌گذرد، برای آنان که درباره هستی آدمیان کنجکاو نیستند، برای کسانی که در برابر ستمگران و زور گویان سر فرود می‌آورند و آنان را می‌ستایند و بر ستمدیدگان می‌شورند و می‌تازند، جایی در جامعه‌شناسی نیست و اگر هم باشد به ابزاری برای سرسپردگی به زورمندان تبدیل می‌شود.

از دلواپسی‌های برگر این است که مردم آشنایی چندان روشنی از جامعه و رشته جامعه‌شناسی ندارند و نمی‌دانند، بعد از فارغ‌التحصیل شدن چه کاره خواهند شد و با بدبینی به آن نگاه می‌کنند. همه پاسخ‌های آنان نشان می‌دهد که می‌خواهند بیشتر با مردم سروکار داشته باشند، تا با چیزهای دیگر. برگر بر این باور است که جامعه‌شناسی، نمود معنای واژه کهن امریکایی «شور و شادی» است. جامعه‌شناس همچون کسی شناخته می‌شود که در تکاپوی پاکیزه کردن پیرامون تک‌تک آدمیان و به گونه‌یی فراگیرتر، سراسر جامعه است.

برگر از ماکس وبر، یکی از بزرگانی که نقش ارزشمندی در رشته جامعه‌شناسی داشته است، یاد می‌کند که کار جامعه‌شناس را در درون‌مایه این سخن کلاسیک باز گو کرده است که: «جامعه‌شناسی دور از ارزشگذاری است». این گفته ماکس وبر بر آن نیست که جامعه‌شناس نباید بر ارزش‌ها پایبند باشد یا نباشد. به هر حال جامعه‌شناس نیز انسان است و در جامعه ویژه‌یی رشد کرده و به شایدها و نشایدها و بایدها و نبایدها و به ارزش‌های زیادی پایبند است. شاید او شهروندی آزاد، وابسته به گروهی مذهبی یا انجمنی باشد، ولی به هر حال در مرزهای تکاپوی خود، تنها به یکپارچگی علمی، چونان ارزشی بنیادی باور دارد.

او باید از سوگیری‌ها (باورها، احساسات و پیشداوری‌ها) پرهیز کند و این نیز کار چندان آسانی نیست. برگر معتقد است که اطلاعات کسب شده از جامعه، باید اطلاعاتی بدون سوگیری باشد. او حتی این جنبه جمع‌آوری اطلاعات را درباره سازمان‌های جاسوسی نیز تعمیم داده است، به طوری که می‌گوید: یکی از ناتوانایی‌های دستگاه‌های جاسوسی حکومت‌های خودکامه این است که جاسوس نه آنچه را می‌یابد، بلکه آنچه دلخواه فرادستان‌شان است گزارش می‌دهد و کارگزاران فرادست او بر پایه اطلاعات او به پیش‌بینی می‌پردازند. برعکس، روش جامعه‌شناس گزارش کردن هر چه واقعی‌تر و ریزبینانه‌تر گستره اجتماعی ویژه است.

سیمای دیگر جامعه‌شناس، سیمای بهسازی اجتماعی است. آگوست کنت، فیلسوف فرانسوی آغاز سده نوزدهم که نام این رشته را نوآوری کرد، جامعه‌شناسی را چونان آیینی پیشرفته شناسانده است، به طوری که می‌گوید بینش‌های جامعه‌شناختی گاه و بی‌گاه:

- از شرایط غیر اخلاقی تکان‌دهنده پرده برداشت.

- از پندارهای مسلم انگاشته همگانی پرده برداشت و نشان داد که پیامدهای دلخواه اجتماعی را می‌توان به شیوه انسانی‌تر به دست آورد و راه بهبود بخشیدن به زندگی شمار زیادی از آدمیان را هموار ساخت.

برگر با مثال‌هایی نشان می‌دهد که جامعه‌شناسی امریکا، بی‌درنگ پس از جنگ جهانی اول، از نظریه دور و به پژوهش‌های تجربی کماوبیش بی‌مایه روی آورد. در این چرخش، شگردهای آماری، خودنمایی بیشتری کرد.

از نظر برگر جامعه‌شناسی تنها بر آمده از داده‌های آماری نیست. آنها هنگامی جامعه‌شناس هستند که تفسیر جامعه‌شناختی داشته باشند و بتوانند آنها را درون چارچوب نظری جامعه‌شناختی جای دهند. بنابراین جامعه‌شناس نباید در بند جداول فراوانی اطلاعات به دست آمده باشد. این شمارش‌ها و اطلاعات و جداول فراوانی، زمانی برای جامعه‌شناس معنی دار است که شناخت بسیار گسترده‌تری از نهادها و ارزش‌های جامعه داشته باشد.

جامعه‌شناسی از آغاز، خود را چونان یک علم شناسانده است. در این میان جامعه‌شناسان آلمانی بسیار بیشتر از همتایان امریکایی و فرانسوی خود بر ناهمسانی میان علوم اجتماعی و طبیعی پا فشاری کرده‌اند. اما، هواداری جامعه‌شناسان از روحیه و طرز فکر علمی، همه جا به معنای دلبستگی به چارچوب معیارهای معین علمی بوده است. اگر جامعه‌شناسی بخواهد به رسالت خود پایبند بماند، گفتارهای او باید از راه مشاهده بر پایه شواهدی باشد که تابع قوانین معینی هستند، به گونه‌یی که این قوانین به دیگران اجازه می‌دهد تا یافته‌های او را باز بینی یا تکرار کنند یا با بهره‌گیری از آنها، یافته‌های بیشتری به دست آورند. در این میان جامعه‌شناسان کوشیدند برای خود قواعد گواه بیافریند و ناگزیر به اندیشیدن درباره مسائل روش‌شناختی شدند، به همین دلیل روش‌شناسی بخش ضروری و شایسته کار جامعه‌شناسی شد. به این ترتیب برخی جامعه‌شناسان، به ویژه در امریکا چنان دل مشغول روش شدند که یکسره از دلبستگی باز ماندند، از این روی آنان هیچ چیز ارزشمندی درباره هیچ یک از سویه‌های زندگی اجتماعی نمی‌دانند. به گمان قوی، پافشاری بر فن، در علم، مانند پافشاری بر دلباختگی، به ناتوانی و درماندگی می‌انجامد.

کتاب نشان می‌دهد که برگر بیشتر اعضای جامعه دانشگاهی و علمی امریکا را طبقه‌یی از آدمیان می‌داند که سنگ حاکمان مسلط را به سینه می‌زنند و همان چیزی را می‌گویند که فرادستان‌شان از آنها انتظار دارند.

نگاهی به کتاب دعوت به جامعه‌شناسی نوشته پیتر لودویک برگر با ترجمه دکتر رضا فاضل به تازگی به همت نشر ثالث منتشر شده است.

اسطـــوره‌شناسی

هنر اسرارآمیـز

■ **نویسنـده:** میرچا الیاده
■ **مترجم:** مینا غرویان
■ **ناشـر:** پارسه

میرچا الیـاده از مهم‌ترین پژوهشـگران و متفکـران در حوزه ادیان و اسـاطیر اسـت. نـام او بـرای ایرانیـان غریب نیسـت و تاکنون برخی آثار و مقالات او به فارسـی ترجمه شده اسـت. به تازگی کتاب هنر اسـرارآمیز وی نیز ترجمه و منتشـر شـده اسـت. در این کتاب الیاده سعی دارد با موشـکافی بـه درون رفتارهـای اجتماعی و مناسـکی انسـان ابتدایی نقـب زده و اسـرار آیین‌های بازمانده امروزی را کشـف کند. او به عنصری از تاریخ فرهنگی انسان توجه کرده که بیشترین اثر را هم بر آفرینش اساطیر و مناسـک داشته و هم در توسعه صنعتی و بستر تفکرات غریبه عصر حاضر تاثیری شگرف داشته است: عصر آهن که منشا عجیب‌ترین و شگفت‌انگیزترین فعالیت‌ها و تفکرات در سراسـر کره خاکی بوده است. کتاب هنر اسرارآمیز کتابی است آکنده از معرفت درباره سرچشمه‌های تفکر و فرهنگ. از این جهت که خواننده را به هزارتوی اسرارآمیز شکل‌گیری عقاید دینی می‌کشاند و او را به سرچشمه شناخت می‌برد. صرف نظر از کلیت پژوهشی کتاب، الیاده نگاهی انتقادی به انسان مدرن قرن بیستم دارد. قرنی پر از جنگ و لشکرکشی بوده و به خصوص از سوی کسانی که خود را فاتح فضا و جهان می‌دانند و کشـفیات کیمیاگر باستانی را له کرده و ابزاری از آن برای خود ساخته‌اند که نابودی طبیعت و امید را تسریع کرده است. الیاده با رسوخ به دنیای ذهنی و روانی کیمیاگر دریافته که وجه دیگر زندگی، رو کردن به جهان معنایی است که جز با مقدس دانستن عالم هستی و زندگی آفتابی نمی‌شود.